کلام رهبر

مغالطه بی‌طرف بودن علم

ممکن است در اینجا یک شبهه‌ای پیش بیاید - گاهی یک شبهاتی مطرح می کنند، مغالطه‌هایی می کنند- مغالطه بی‌طرف بودن علم که آقا علم را با سیاست مخلوط نکنید؛ علم بی‌طرف است! بله، علم در مرحله کشف حقایق، بی‌طرف است؛ دانش وقتی می‌خواهد یک حقیقتی از حقایق عالم هستی را، چه حقایق مادی، چه حقایق غیرمادی را کشف کند، طبعاً با پیشداوری نمی‌تواند؛ باید برود و کشف کند؛ اینجا علم بی‌طرف است؛ اما علم وقتی می‌خواهد در خدمت یک جهت‌گیری قرار بگیرد، به هیچ وجه بی‌طرف نیست. امروز در دنیا هم اینجور نیست. همان کسانی که گاهی سر جمهوری اسلامی و سر مجموعه متدین دانشگاهی کشور داد می کشند که آقا علم را سیاسی کردید، علم را جهتدار کردید، خودشان علم را در خدمت استعمار قرار دادند، در خدمت سلطه بر ملت‌ها قرار دادند، در خدمت به زنجیر کشیدن کشورها قرار دادند. استعمار با علم به وجود آمد؛ اگر علم نداشتند، نمی‌توانستند این همه کشورها را استعمار کنند، این همه تسلیحات را در دنیا انباشته کنند. این تعداد عظیم جنگ‌هایی را که غربی‌ها، اروپایی‌ها و بعد امریکا بر دنیا و بر ملت‌ها تحمیل کردند، این همه انسانی که در این راه‌ها کشته شد؛ از نقاط دور آسیا بگیرید، تا آفریقا، تا امریکای لاتین -چه کردند اینها؟- با علم این کارها را کردند. علم در خدمت ظلم قرار گرفت، در خدمت استکبار قرار گرفت، در خدمت سلطه‌گری قرار گرفت؛ چرا در خدمت عدل قرار نگیرد؟ چرا در خدمت ارزش‌ها قرار نگیرد؟ چرا در خدمت گسترش پیام اسلام -که پیام آزادی انسان‌هاست، پیام سعادت انسان‌هاست- قرار نگیرد؟

۲۲ مرداد ۱۳۹۱

تریبون دانشجویی

علت اعتراض دانشجویان خلف وعده وزارت نفت بود

احمد اسماعیلی*

بخشی از دانشجویان نخبه کشور با توجه به شرایط مطلوب علمی و امتیازاتی که دانشگاه صنعت نفت دارد در انتخاب رشته کنکور رشته‌های این دانشگاه را انتخاب می کنند چراکه هم می‌توانند در یک شرایط مطلوب ادامه تحصیل بدهند و هم اینکه امتیازاتی برای استخدام شدن آنها فراهم است.

به طور کلی دانشجویان دانشگاه صنعت نفت در مدت تحصیل به سه گروه تقسیم می‌شوند که گروه اول بدون آزمون شرایط استخدام را دارا هستند و شرط قرار گرفتن در این گروه در ابتدای تحصیل این است که معدل دیپلم بالای ۱۸/۵ داشته باشید یا رتبه کنکور زیر هزار که معمولاً اکثر دانشجویان حائز این مسئله هستند. حالا ممکن است برخی این شرط را به خاطر افت تحصیلی در طول دوران تحصیل از دست بدهند اما اگر گروهی در بدو ورود این شرایط را داشته باشند و جمعیت کل آنها هم ۳۰ نفر باشد، در آخر باید ۲۰ نفر بدون آزمون جذب شوند بنابراین افراد دائم در رقابت هستند تا برای استخدام در آن گروه ۲۰ نفره جای بگیرند.

چندی پیش وزارت نفت طی نامه‌ای اعلام کرد این روش استخدام دیگر اعتبار ندارد و مسئولان محترم دانشگاه و دانشجویان پیگیر مسئله شدند تا اینکه به یکباره معاون منابع انسانی وزارت نفت در مصاحبه‌ای اعلام کرد که وزارت نفت همچنان اصرار بر عدم‌استخدام دانشجویان دانشگاه نفت با شرایط توضیح داده شده در دفترچه کنکور دارد و همین موضوع باعث شد که اعتراضات دانشجویی شکل بگیرد.

دانشجویان از آنجا که با توجه به وعده‌های داده شده می‌توانستند در دانشگاه‌های معتبر تهران همچون صنعتی‌شریف، امیرکبیر و... ادامه تحصیل دهند دانشگاه نفت را انتخاب کرده‌اند، بنابراین این موضع برایشان غیرقابل تحمل بود و در راستای حقوق دانشجویی و صنفی خود دست به اعتراض و اعتصاب غذا زدند اما متأسفانه برخی از رسانه‌ها سعی کردند به این مسئله رنگ و بوی سیاسی دهند که دانشجویان بارها از سیاسی بودن این موضوع اعلام برائت کردند.

خوشبختانه با پیگیری دانشجویان و مسئولان، فضای دانشگاه در هنگام تحصن بسیار آرام بود و مسئولان پیگیر مشکل دانشجویان بودند اگرچه این ماجرا بی‌حاشیه هم نبود اما خوشبختانه با پیگیری‌های صورت گرفته مثل اینکه این عدم پایبندی و خلف وعده از سوی وزارت نفت که تنها علت اعتراض دانشجویان بود، حل شده و قرار است قانون جدید برای ورودی‌های سال ۹۵ به بعد اعمال شود. در حال حاضر تحصن و اعتصاب غذای دانشجویان پایان یافته است و امتحانات در حال برگزاری است.

***مسئول بیت‌القرآن دانشکده نفت اهواز**

گزارش

رها بیدار

دانش آموختگانی که روی دست جامعه مانده‌اند

مشکلی به نام باسوادی!

زمانی بود که در جامعه ما بی‌سوادی مشکلی بزرگ و آرزوی ایرانیان رفع این مسئله بود. شاید آن روزها خصوصاً روزهای ابتدای تأسیس دارالفنون کسی باور نمی کرد که از بین تمام شاخص‌های مدرنیزاسیون و توسعه ایران تنها درهمین یکی اول یا حتی اول تر بشود. اما این روزها آمارهای خوب می‌گویند:

- ایران کشور اول دارنده نرخ رشد دانشجو در جهان است. یعنی پنج برابر نرخ جهانی!
- ایران اولین کشور دنیا است که تعداد زنان دانشگاه رفته‌اش از مردانش بیشتر است (در برخی مقاطع و رشته‌ها.)
- ایران دارنده بیشترین دانشجوی علوم انسانی در جهان است.
- و....

اگر آن روزها کسی به ایرانیان می‌گفت که زمانی همین دانشگاه رفتنشان معضل اقتصادی و اجتماعی‌شان می‌شود، ایرانیان درباره او چه فکری می کردند و با او چه می کردند؟ اما امروز آمارهای بد به ما می‌گویند:

-ایران در سال ۱۳۵۰ اولین کشور فرار مغزها در جهان شد و این برتری را تقریباً تا کنون حفظ کرده است.

- بیکاری آشکار در بین دانش‌آموختگان آموزش عالی ایران ۴۱/۳ درصد است.

-ایران جزو چند کشور اول دنیا است که بیکاری پنهان بین دانش‌آموختگان آکادمی‌هایشان بالاست.

-بسیاری از مشاغل فنی مورد نیاز توسعه کشور و صنایع خالی مانده است چون به جای پرورش کارگر فنی، متخصص و مهندس و دکتر بی‌مورد تولید کرده‌ایم.

این بحران، تحلیل‌های متفاوتی را به همراه داشته است. گروهی معتقدند این وضع ریشه در یک عدم محاسبه و مدیریت درست هدایت تحصیلی جوانان دارد. راه حل از نظر اینان تنظیم سیاست‌گذاری آموزشی با بازار کار است. گروهی دیگر علاوه بر صحه گذاشتن بر نظر فوق تأکید می کنند که نمی‌توان فقط سیاست‌گذاران را مقصر دانست چراکه وضعیت‌های جمعیتی و اجتماعی خاصی بر ایران معاصر حاکم شد که جامعه را به این سو کشید. به عنوان مثال عدم توازن جنسیتی در برخی مقاطع باعث شد جوانان به امید یافتن موقعیت‌های مناسب‌تر برای ازدواج، ناچار شوند به کسب پرستیژ علمی بپردازند. از موارد دیگر اشاره می کنند به آمار چند میلیونی دختران که هرگز ازدواج نکرده یا نزدیک به آن هستند که در شرایط فرهنگی- اقتصادی کنونی ایران، داشتن مدارک تحصیلات تکمیلی برای این زنانِ تنها، امنیت شغلی و اجتماعی به بار خواهد آورد که همین امر قسمت قابل توجهی از این جمعیت را به سمت دانشگاه کشانده است. همچنین به درستی اهمیت ذاتی علم‌آموزی نزد ایرانیان را یادآوری می کنند. پیمایش‌های اجتماعی می‌گویند امید جوانان به تحرک اجتماعی و اقتصادی از دیگر دلایل درخواست بالای آموزش عالی است و البته فرار از خدمت اجباری!

راه‌حل خروج از بحران از نظر اینها کمی پیچیده و شامل بسته‌ای از سیاست‌گذاری‌های عمومی و فرهنگی است. اما با کاهش ظرفیت پذیرش عموماً موافق نیستند. یادآور می‌شوند که اگر ما نتوانیم در داخل به تقاضای آموزشی پاسخ دهیم، جوانان بیشتری به خارج خواهند رفت.

هر دو گروه سخنان ارزشمند و راهکارهای خوبی دارند اما اگر این مقدار کافی بود باید اتفاقی در جهت اصلاح امور می‌افتاد. گاهی وجوهی از مسئله دیده نشده باقی می‌ماند که به تبع آن راه‌حل ارائه شده هم افاقه نمی کند. این یادداشت با این منطق به طور کوتاه به مواردی اشاره می کند که می‌توانند در صورت توجه، افق بحث‌های جدیدی را باز کنند.

برخی فلاسفه علم بر این باورند که علم در ایران وضعی دارد که در جهان ندارد. این علم جدید وقتی به ایران آورده شد با شرایط خاصی آورده شد و در شرایط خاصی ادامه راه داد. آنها می‌گویند این مسئله تاریخ معاصر ایران است. گویا شاهان یا وزرای قاجار هم بر حسب نیاز، دانش‌آموخته دارالفنون می گرفتند یا بورسیه خارج می کردند اما برخی فارغ‌التحصیلان در جایی مشغول به کار می‌شدند که ارتباطی هم با رشته تحصیلی‌شان نداشت. با اینکه در عصر قحطی پزشک و منجم و ریاضی‌دان و فیلسوف درس خوانده بودند اما گویا بعد از بازگشت احساس می‌شد جایی برایشان کار نیست! ولی باز هم نیاز به تولید دانش‌آموخته وجود داشت. لذا برای پیدا کردن راه باید این وضع منحصر به فرد علم در تاریخ معاصر را بازخوانی کرد.

علاوه بر این، یک وضعیتی هم وجود دارد که از آنِ انقلاب اسلامی است. یعنی انقلاب باعث افزایش این درخواست خصوصاً در حوزه علوم انسانی شده است. از همین رو است که در ۳۵ سال گذشته انقلاب نرخ رشد دانشجویان ۲۵ برابر شده است! این وضعیت نوعی دوگانگی در خود دارد. نوعی تناقض بحران‌زا. از یک سو الزامات بازار کار به انقلاب دیکته می کند که باید در تعداد و نوع دانش‌آموختگی افراد محدودیت ایجاد کند، از سوی دیگر انقلاب اسلامی بر خلاف دنیای غرب بر بالا رفتن سطح دانش خصوصاً در علوم انسانی تأکید دارد. اینکه رهبری معظم در سال‌های اخیر بر رشد دوره‌های تحصیلات تکمیلی تأکید داشتند یا پویایی علوم انسانی را پیگیر هستند خود نشانی از این مدعا است. در غرب تأکید بر نخبه‌گرایی آموزش عالی وجود دارد و به این ترتیب با پایین ماندن سطح دانش و بینش عامه افراد، خود به خود سطح ارتباط و تعاملشان با واقعیت‌های جهان‌های اجتماعی دیگر به شدت محدود می‌شود. چنین جامعه‌ای خیلی بیشتر از جامعه‌ای که اکثر جوانان آن دانش‌آموخته دانشگاه‌های علوم انسانی هستند، قابل کنترل سیاسی و اجتماعی‌اند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این توسعه آکادمیک در ایران به ضرر انقلاب نیست؟ با این توسعه عملاً انقلاب طبقه روشنفکری تولید می کند که می‌تواند از کنترلش خارج شود. جواب این سؤال را همان روزهای اول انقلاب شهید مطهری در سخنرانی‌اش در دانشکده الهیات داد، که حرف انقلاب باطل نیست که برای پوشاندن آن تلاشی نیاز باشد، هرچه فضای بحث علمی بیشتر باشد، ولو با ضد دین‌ها، حقیقت خود را آشکارتر جلوه خواهد داد. این نوع آرمانگرایی مورد نیاز انقلاب، تنها با توسعه علمی گسترده کشور محقق می‌شود. با این وصف اندیشمندان ما علاوه بر تفکر درباره وضع تاریخی باید این وضع انقلابی را هم مورد مداقه قرار دهند.

اینکه چه می‌توان کرد در فرصت این نوشتار نیست. تنها تلاش این یادداشت دعوت به دیدن وجوه دیگر مسئله بود. به هر حال انقلاب اسلامی آمده است تا انسان‌ها را بیدار و آگاه کند و به راهی ببرد نه اینکه در جایی نگه دارد و کنترلشان کند. برای همین انقلاب نمی‌تواند برنامه‌های محدود کننده برای نگه داشتن سطح افراد جامعه در دبیرستان اعمال کند. حال باید دید با این وضع چه می‌توان کرد.

ضرورت ایستادگی مقابل نفوذ در دانشگاه‌ها

دانشجویان را در برابر ویروس نفوذ واکسینه کنیم

سعید مظاهری سیف

پس از تأکیدهای هوشمندانه رهبر معظم انقلاب در مورد پدیده «نفوذ»، ضرورت توجه به این موضوع در اذهان بسیاری از اندیشمندان بیش از پیش جلوه نموده است. در این میان به نظر می‌رسد باید به نفوذ در دانشگاه به عنوان مبدأ تمامی تحولات به صورت ویژه‌ای توجه کرد. بر همین اساس در این نوشتار درصدد آنیم که به صورت ویژه عواقب نفوذ در دانشگاه‌ها را بررسی نماییم و به عبارت بهتر به این پرسش پاسخ دهیم که ایستادگی در برابر نفوذ دشمن در دانشگاه‌ها چه ضرورتی دارد؟ و در صورت نفوذ دشمن در دانشگاه‌ها، چه عواقب بزرگی دامن‌گیر جامعه ما می‌شود؟

بگذارید به جای پرداختن به برخی نکات نظری و انتزاعی با استفاده از چند مثال عینی به صورت ملموس‌تری به تشریح سخن بپردازیم تا از این طریق هم نتیجه‌ای عملگرایانه حاصل کنیم و هم به صورت جدی‌تری ابعاد خطر نفوذ در دانشگاه‌ها را معین کنیم. بر همین اساس در ادامه سه نکته را به عنوان مفروضات اساسی با بیانی ساده از نظر می‌گذرانیم.

فرض اول آنکه چنانچه شاهد جنگی تمام‌عیار علیه کشور و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران باشیم و دشمنان اسلام و ایران به کشور ما حمله کنند تنها در صورتی پیروز خواهیم بود که مردم ایران یکصدا و متحد در برابر دشمن ایستادگی کنند. این نکته به خوبی در طول تاریخ انقلاب اسلامی قابل لمس است. در شرایطی که ایران در ابتدای انقلاب درگیر جنگی تمام‌عیار با شرق و غرب شد، با اتکا به نیروی اتحاد و ایمان مردم توانست با وجود تمام تحریم‌ها و کمبودها بدون از دست دادن حتی یک وجب از خاک خود، دشمن متجاوز را مقهور سازد. امروزه گرچه پیشرفت‌ها و توانمندی‌های کشور عزیزمان با وضعیت موجود در جنگ تحمیلی تفاوتی گسترده پیدا کرده است و به مدد اتکا به نیروی داخلی و استقلالی که از برکات انقلاب پربرکت و شکوهمند اسلامی است از لحاظ قدرت نظامی به توانی ستودنی در عرصه جهانی دست یافته‌ایم اما در مقابل نباید این حقیقت را از خاطر برد که پیروزی در میدان نبرد با دشمن حتی در صورت برخورداری از بهترین نیروی نظامی جهان در صورت عدم همبستگی ملت محال است و از سوی دیگر در صورت همبستگی و اتحاد، یک ملت حتی با وجود برخی نواقص می‌تواند همچون تجربه جنگ تحمیلی در برابر قوی‌ترین نیروهای نظامی جهان ایستادگی کند و سربلند و استوار از حیثیت، استقلال، غرور و آرمان‌های خود دفاع نماید.

فرض دومی که با نگاهی گذرا به زندگی روزمره نیز قابل درک است آن است که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها تأثیری به مراتب بیشتر از سایر اقشاری که به تحصیل در دانشگاه‌ها نپرداخته‌اند بر تصمیم‌گیری‌های اجتماعی دارند. نگاهی ساده و گذرا به تصمیم‌سازی‌های شخصی در خانواده‌ها نشان از آن دارد که اعضایی از خانواده که به تحصیل در دانشگاه‌ها پرداخته‌اند نقش عظیمی در هدایت تصمیمات خانوادگی دارند. این نکته در گروه‌های اجتماعی دیگر نیز به وضوح قابل درک است که نقشِ رهبری و هدایت افکار همه اعضای یک گروه عموماً توسط تحصیلکردگان در دانشگاه‌ها صورت می‌پذیرد.

نکته سومی که در این میان به صورت ویژه‌ای جلب نظر می کند آن است که خوشبختانه کشور ما پس از انقلاب اسلامی در زمینه آموزشی رشد و توسعه گسترده و چشمگیری پیدا کرده است. پیدایش دانشگاه‌های متعدد در شهرهای گوناگون و تدریس رشته‌های مختلف باعث افزایش تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان در دانشگاه شده است. اولین نتیجه بدیهی و اجتناب‌ناپذیر این حقیقت، گسترده‌تر شدن نفوذ دانشگاهیان در جامعه با توجه به افزایش جمعیت آنان است.

سه گزاره فوق که به عنوان مفروضات این نوشتار بیان شده است اموری بسیار روشن و واضح است که برای اثبات آنها نیاز چندانی به آن وجود ندارد که داد سخن دهیم. با وجود بدیهی بودن این سه گزاره اما این سؤال پدید می‌آید که این سه فرض چه ارتباطی با یکدیگر و در مجموع چه ارتباطی با هدف نوشتار دارند، چه آنکه در نگاه اول این سه گزاره نسبت به یکدیگر و نسبت به موضوع این نوشتار بی‌ارتباط به نظر می‌رسد. با این وجود با اندکی دقت می‌توان ارتباط مابین این سه گزاره را کشف و در نهایت به خوبی ضرورت مقابله با نفوذ در دانشگاه‌ها را استنباط کرد.

همانطور که گفته شد تأثیر و نقش دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی به مراتب بیشتر از افرادی است که به دانشگاه‌ها راه نیافته‌اند. از سوی دیگر امروزه تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها نیز برخلاف گذشته‌هایی نه چندان دور بسیار افزایش یافته است و این بدان معنا است که مضاف بر توان کیفی دانشجویان در تأثیرگذاری بر تصمیمات و نگرش جامعه از لحاظ کمی نیز افزایش یافته است. به عبارت دیگر اگر در گذشته‌هایی نه چندان دور تحصیلکردگانی که بر نگرش و تصمیمات اجتماعی تأثیرگذار بودند تعدادی محدود بودند، امروزه در حالی که تا حدود زیادی همان تأثیرگذاری حفظ شده است، جمعیت آن تحصیلکردگان تأثیرگذار نیز به طرز چشمگیری افزایش یافته است. به این ترتیب امروزه دانشجویان می‌توانند به عنوان قوی‌ترین نیروی محرکه در کشور ما نقش ایفا کنند. اکنون می‌توان با یادآوری گزاره اول، خطر نفوذ در دانشگاه‌ها را ترسیم کرد. همانطور که گفتیم، دشمن تا هر حدی که نیرومند باشد تنها در صورتی می‌تواند با جنگ‌هایی مستقیم یا توطئه‌هایی نرم به جامعه ضرباتی جبران‌ناپذیر وارد و ملت ایران را به تسلیم وادار کند که روحیه مقاومت، همبستگی و آرمانخواهی را از مردم سلب نماید و در صورت وجود این مؤلفه‌ها هیچ قدرتی توان وارد کردن آسیبی جدی به کشور، انقلاب و اسلام را نخواهد داشت. در مقابل هرچه که از لحاظ فنی، نظامی و اقتصادی نیز به رشد و پیشرفت دست پیدا کنیم در صورت عدم‌برخورداری ملت از روحیه مقاومت، همبستگی و آرمانخواهی امکان پیروزی در مقابل دشمنان را نخواهیم داشت.

پس می‌توان به خوبی به درک این نکته پی برد که نفوذ در دانشگاه‌ها می‌تواند مهم‌ترین و بهترین راه برای شکست دادن انقلاب اسلامی ملت ایران باشد. امروزه با توجه به افزایش تعداد دانشگاه‌ها و در نتیجه افزایش جمعیت دانشگاهیان از یکسو و تأثیرگذاری دانشگاهیان بر نگرش جامعه از سوی دیگر، کافی است دشمن بتواند در دانشگاه‌ها نفوذ نماید تا با تغییر نگرش ملت ایران، آسیب رساندن به کشور و انقلاب امکانپذیر گردد. به عبارت دیگر دشمن در صورتی که موفق شود در دانشگاه‌ها نفوذ نماید به راحتی می‌تواند وضعیتی را پیش آورد که دانشگاهیان بی‌آنکه خود مطلع باشند به ترویج مقاصد دشمن بپردازند و به این ترتیب ملت ایران به دست خود روحیه تسلیم، خودباختگی و سرسپردگی را جایگزین روحیه مقاومت، همبستگی و آرمانخواهی کنند. ناگفته پیداست چنانچه این آرزوی دیرینه دشمن محقق گردد، در مرحله بعدی به راحتی می‌تواند ملت ایران را شکست دهد. این حقیقت را نیز نباید از خاطر برد که در آینده نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران نیز بسیاری از مسئولان نظام فارغ‌التحصیلان امروز دانشگاه‌ها هستند.

به این ترتیب می‌توان به خوبی این حقیقت را دریافت که مقابله با نفوذ در دانشگاه نه تنها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است بلکه دانشگاه‌ها را باید خط مقدم جبهه‌های مبارزه با نفوذ در کشور دانست. دشمن در صورتی که بتواند در دانشگاه‌ها نفوذ نماید کار چندان دشواری برای نفوذ به سایر حوزه‌ها نخواهد داشت و در آن صورت تمامی آرزوهای دشمن برآورده خواهد شد اما در مقابل در صورتی که بتوان دانشگاه‌ها را از نفوذ واکسینه کرد، نفوذ دشمن در سایر حوزه‌ها نیز بسیار دشوار خواهد بود و در این صورت نیز امکان تسلیم شدن ملت ایران در برابر دشمن ناممکن می‌گردد؛ موضوعی که به خوبی در دوران جنگ تحمیلی تجربه شد و شرق و غرب در طول هشت سال نتوانست با تمام امکانات خود به آرزوهای شیطانی خود دست پیدا کند.

حرف استاد

سنگ‌اندازی پیش‌پای اساتید تازه جذب شده

محمد خلج امیرحسینی

استاد تمام مهندسی برق دانشگاه علم و صنعت

پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، این تصمیم در دانشگاه علم و صنعت گرفته شد که اساتیدی که در چند سال گذشته جذب شدند باید بررسی مجدد و تا حد امکان اخراج شوند. اولین اقدامی که مسئولان امر در این خصوص انجام دادند ابلاغ آیین‌نامه‌ای از طرف ریاست دانشگاه بود، آن هم خارج از روال قانونی و بدون عبور از هیئت جذب دانشگاه.

برای مثال یکی از بندهای این آیین‌نامه این است که امتیاز تدریس اساتید تازه جذب شده و پیمانی باید بالاتر از متوسط دانشکده باشد، این در شرایطی است که استاد پیمانی که تازه جذب شده و نه دانشجوی دکتری است و نه ارشد دارد باید مانند استادی که ۲۰ سال سابقه دارد رقابت کند و بالاتر هم باشد. اساتید نسبت به این روند اعتراض کردند و رئیس دانشگاه که در مقابل اعتراضات نتوانست از این آیین نامه دفاع کند قول تغییر داد اما تا امروز خبری از تغییر این آیین‌نامه نیست.

خوشبختانه با این وجود برخی اساتید جوان توانستند از پس این آیین‌نامه برآیند اما متأسفانه مدیریت دانشگاه وارد موضوع جدیدی شد و از تابستان امسال شروع به بررسی موشکافانه تمام پرونده‌های اساتید جوان و تازه جذب شده کرد تا بتواند اشکالی در این پرونده‌ها بتراشد.

خیلی از اشکالاتی که تراشیدند شکلی بود، بدین صورت که مثلاً فلان استاد نقص مدرک داشته است. البته در این خصوص شائبه گم شدن عمدی مدارک نیز وجود دارد که به‌راحتی قابل حل هستند برای مثال عنوان می‌شود برخی امضاها پای برگه مصاحبه عمومی و علمی برخی اساتید صورت نگرفته که این مشکل قابل رفع است ولی متأسفانه مسئولان دانشگاه در این خصوص اعلام کردند که اگر نقصی وجود داشته باشد، این اساتید باید دوباره روند جذب را انجام دهند یا اخراج شوند.

البته در آخر تصمیم بر تمدید قرارداد این اساتید شد اما قراردادها شش ماهه بسته شده و کلاس درسی برای تدریس به آنان نمی‌دهند، در جلسات گروه دعوت نمی‌شوند و دانشجوی ارشد و دکتری به آنها نمی‌دهند و در عوض از اساتید بازنشسته یا دانشجویان دکتری استفاده می‌کنند.

روایت دانشجویی

یاد می‌گیری!

مریم کمالی‌نژاد

ولو شده‌ام روی تخت و زل زده‌ام به تخت بالای سرم؛ توی دلم می‌گویم: «اینم آسمون دانشجوییت رها خانوم، نه آبیه، نه آسمونی، یک تیکه تخته‌اس که از کهنگی وا داده.» دلم اتاق و تخت خودم را می‌خواهد، تخت کنار پنجره که تابستان‌ها می‌شد قبل خواب در آسمانش هزارهزار خیال و رویا درو کرد. زنگ صدای مامان هنوز توی گوشم است: «رها خانم شیر یادت نره...»

آزاده در را باز می‌کند و با عجله می‌آید بالای سرم و با جیغ می‌گوید: «خانم خوش خیال، غذات سوخت، همه خوابگاه رو بو برداشت.» انگار که سطل آب یخ را روی سرم خالی کرده باشند، از جا می‌پرم. می‌دوم سمت آشپزخانه؛ دور قابلمه کوچکم، سیاه و دودی شده، یک طرف دم‌کنی هم سوخته. اضافه آخرین غذاهای فریز شده دستپخت مادر، انگار تکه‌ای ذغال چسبیده‌اند به کف قابلمه. با عصبانیت به دخترهایی که چندان هم نمی‌شناسمشان می‌گویم: «یکیتون نباید زیر اینو خاموش کنه.» دخترک لاغر مردنی گوشه آشپزخانه که دارد تند تند چیزی را هم می‌زند، چشم‌هایش را ریز می‌کند و می‌گوید: «امری باشه؟ چیز دیگه‌ای میل ندارید؟» آن یکی موهای بلندش را با دست خیس کنار می‌زند و می‌آید کنارم، نگاهی به قابلمه کبود شده‌ام می‌اندازد و می‌گوید: «نگران نباش، از این اتفاقا میفته، ترم اولی هستی؟» جوابش را نمی‌دهم.

محتویات قابلمه را خالی می‌کنم توی سطل زباله و با تمام حرصم می‌افتم به جان قابلمه و می‌سابمش. معده‌ام حالش خوب نیست. گرسنه‌ام، دلم مامانم را می‌خواهد، همیشه حواسش به همه چیز ما بود. هیچ وقت گرسنه نماندیم، هیچ وقت بدون شام نخوابیدیم، هیچ وقت لیوان شیر قبل از خوابمان را فراموش نکرد. آنقدر حواسش جمع بود که هیچ وقت لازم نبود به این چیزها فکر کنم. هر وقت بابا می‌گفت: «به این دختر یه کم خانه‌داری یاد بده، این فردا بره، پس‌فردا برش می‌گردونن» مامان با لحن مهربانی تکرار می‌کرد: «یاد می‌گیره، فعلاً بذار بچه‌ام درسشو بخونه، وقت برا خونه‌داری زیاده.»

قابلمه را زیر بغلم می‌زنم و راه می‌افتم سمت اتاق. دوباره ولو می‌شوم روی تخت، ضعف و گرسنگی نمی‌گذارد بخوابم. این دست و آن دست می‌شوم. نمی‌شود. بالاخره از جایم کنده می‌شوم، انگار چاره‌ای نیست. می‌روم سمت یخچال، دو تا تخم‌مرغ برمی‌دارم، آزاده که دارد زیرچشمی مرا می‌پاید تا می‌آیم در یخچال را ببندم می‌گوید: «نیمرو روغن می‌خواد» بعد هم چشمک می‌زند و می‌گوید: «خیالی نیست، یاد می‌گیری» لبخند زورکی تحویلش می‌دهم و فکر می‌کنم؛ بد هم نشد، بالاخره که باید یاد می‌گرفتم.